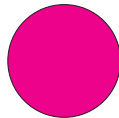


امپراتورهای دنیای دیجیتال

وقتی غول‌های فناوری مانند گوگل اطلاعات جهان را در چنگ می‌گیرند، دموکراسی در سایه الگوریتم‌ها و دیوارهای پرداخت رنگ می‌بازد و حقیقت به کالایی لوکس بدل می‌شود که تنها ثروتمندان به آن دسترسی دارند



محمد خداینده

کارشناس بازارهای مالی

بازتولید تبعیض با کدهای نرم افزاری

در عصر ما، گمان می‌رود فناوری، به‌ویژه اپلیکیشن‌های هوشمند، کلید حل نابرابری‌های اجتماعی است. اما این باور ساده‌انگارانه، واقعیت‌های عمیق و نظام‌مند را که ریشه در ساختارهای سیاسی و اقتصادی دارد، پنهان می‌کند. نابرابری، آن هیولای خاموشی است که نه با کلیک روی یک دکمه، بلکه با بازاندیشی در قوانین و سیاست‌ها قابل مهار است. آزادی فردی که از دل ایدئولوژی نئولیبرالی برآمده، اغلب در تضاد با حقوق جمعی قرار می‌گیرد و در سی سال گذشته باعث تضعیف اتحادیه‌ها، جنبش‌های مدنی و برنامه‌های رفاه‌گرایانه شده است. نتیجه، سرزنش فرد به خاطر شکست‌های اخلاقی به جای نقد ساختارهای معیوب است.

این ایدئولوژی ضدجمعی بر گفتمان عمومی سایه انداخته و مانع بحث جدی درباره تبعیض نهادی و حاشیه‌نشینی سیستماتیک می‌شود. پیامد آن را می‌توان در ظهور سیاستمدارانی با شعارهای نژادپرستانه و زن‌ستیز دید. همزمان، جامعه به‌طور فزاینده‌ای در دام فناوری‌هایی می‌افتد که به ظاهر بی‌طرف و بی‌خطر هستند، اما در حقیقت بازتولیدکننده نابرابری‌اند. تلاش‌های قانونی برای نظارت و قانونمندسازی فضای دیجیتال، عمدتاً ناکام مانده‌اند؛ جایی که کمسیون ارتباطات فدرال مسئولیت آسیب‌های اجتماعی ناشی از این بسترها را به دوش خود کاربران می‌اندازد، نه شرکت‌های فناوری. در آمریکا، کشوری که هر روز بیشتر در ورطه تحولات عصر اطلاعات فرو می‌رود، نابرابری‌های نژادی عمیق‌تر شده‌اند. بحران مالی سال ۲۰۰۸ بیش از همه به زنان و کودکان سیاه‌پوست آسیب زده است. فاصله ثروت میان سفیدپوستان و سیاه‌پوستان، به‌رغم وعده‌های برابر، چهار برابر شده و این تنها بازتاب فضیلت اخلاقی نیست، بلکه محصول الگوریتم‌هایی است که بازار کار و مسکن را بازتوزیع می‌کنند؛ الگوریتم‌هایی که از داده‌های تاریخی تبعیض‌آمیز برای رتبه‌بندی «مدارس خوب» استفاده می‌کنند و به این ترتیب، نابرابری آموزشی را تشدید می‌نمایند. به عبارت دیگر، فناوری به ابزاری برای حفظ و گسترش خطوط جدایی نژادی و اقتصادی تبدیل شده است. همزمان، ایدئولوژی «کوررنگی» که ادعای نادیده گرفتن نژاد را دارد، مانع دیدن این تبعیض‌های ساختاری می‌شود و مسئولیت آسیب‌ها را به افراد می‌اندازد. این رویکرد به‌ویژه در سیلیکون‌ولی محبوب است؛ جایی که تصور می‌شود نادیده گرفتن نژاد، فضیلتی اخلاقی است. در حالی که پژوهش‌ها نشان داده‌اند باورمندان به کوررنگی نسبت به نژادپرستی بی‌تفاوت‌تر و حتی گاه حامی تصاویر نژادپرستانه در فضای مجازی هستند. به این ترتیب، بحث درباره اصلاحات بنیادی اجتماعی به بن‌بست می‌رسد و سیستم‌های دیجیتال به بازمهندسی تبعیض ادامه می‌دهند.

واقعیت آن است که فناوری به خودی خود معجزه نمی‌آفریند. راه‌حل ریشه‌ای تنها با بازتعریف سیاست‌ها، قوانین و افزایش مشارکت جمعی در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی ممکن است. دهه ۱۹۶۰، زمانی که آمریکا امید به فناوری برای بهبود عدالت داشت، فرصتی بود تا اقلیت‌ها نقش مؤثری در جامعه ایفا کنند. اما تحولات بعدی نشان داد رایانه‌ها و الگوریتم‌ها به هیچ‌وجه نمی‌توانند جایگزین نقد و اصلاح ساختاری شوند. فناوری اگر بدون نظارت و درک عمیق از ساختارهای اجتماعی به کار رود، تنها ابزاری برای بازتولید نابرابری‌ها خواهد بود.

گوگل شروع به خرید شرکت‌های کوچک‌تر کرد، از یوتیوب تا اندروید، امپراتوری دیجیتال خود را گسترش داد. این ادغام‌ها، که ظاهراً برای نوآوری بودند، به تسلط گوگل بر بازارهای دیجیتال منجر شدند. مک‌چسنی و نیکولز استدلال می‌کنند که تجاری‌سازی اینترنت، دسترسی برابر به اطلاعات را تضعیف کرده و شکاف‌های اجتماعی را عمیق‌تر کرده است. در ایران، این موضوع با هزینه‌های بالای اینترنت پرسرعت و فیلترینگ تشدید می‌شود.

در سال ۲۰۲۱، یک پلتفرم آموزش آنلاین در برن سوئیس اعلام کرد که دسترسی به دوره‌های پیشرفته‌اش تنها با اشتراک پولی ممکن است. این تصمیم، بسیاری از دانشجویان مهاجر به این کشور را از آموزش با کیفیت محروم کرد. وقتی دانش به کالایی لوکس تبدیل می‌شود، دموکراسی به حاشیه رانده می‌شود و این حاشیه‌نشینی، توانایی جامعه برای نظارت بر قدرت را کاهش می‌دهد. در جهانی که اطلاعات به سرعت در حال تجاری شدن است، این روند می‌تواند شکاف‌های اجتماعی را عمیق‌تر کند.

کلیشه‌های دیجیتال

الگوریتم‌های موتورهای جستجو، که ظاهراً بی‌طرف به نظر می‌رسند، در بازتولید کلیشه‌های نژادی و جنسیتی نقش دارند. جستجوی عباراتی مانند «زنان سیاه‌پوست» یا «زنان آسیایی» اغلب نتایجی جنسیت‌زده به همراه دارد که واقعیت اجتماعی این گروه‌ها را تحریف می‌کند. در سال ۲۰۱۶، جستجوی عبارت «یهودی» در گوگل، وب‌سایت ضدیهودی (Stormfront) را در صدر نتایج نشان می‌داد، تا اینکه فشارهای عمومی گوگل را مجبور به تغییر الگوریتم کرد. موتورهای جستجوی تجاری، اگر نخواهند در این بازنمایی‌های تبعیض‌آمیز شریک باشند، باید مسئولیت‌پذیرتر عمل کنند. اما آیا اراده‌ای برای اصلاح وجود دارد؟

تغییرات سریع دهه‌های اخیر، ایجاد بدیل‌هایی برای پردازش اطلاعات را دشوار کرده است. استانداردهای حرفه‌ای روزنامه‌نگاری – مانند صحت‌سنجی، بازنمایی منصفانه و تفکیک منافع تجاری از گزارش‌های سردبیری – زیر فشار تجاری‌سازی له شده‌اند. در آذربایجان، این موضوع با سانسور دولتی و محدودیت‌های رسانه‌ای پیچیده‌تر می‌شود. برای مثال، در سال ۲۰۲۱، یک وب‌سایت خبری در باکو به دلیل انتشار گزارشی درباره تبعیض علیه مخالفان دولت، فیلتر شد. وقتی جستجوی اینترنتی به دست چند شرکت محدود می‌افتد، بررسی فرایندهای

که گزارش‌هایش باید «کلیک‌خور» باشند تا درآمد تبلیغاتی سایت تأمین شود. نتیجه؟ اخباری که سرگرم می‌کنند، اما آگاهی نمی‌بخشند. این روند، در باکو، نیویورک یا قاهره، دموکراسی را به حاشیه می‌راند. وقتی حقیقت به کالایی برای فروش تبدیل می‌شود، توانایی جامعه برای گفت‌وگوی آگاهانه کاهش می‌یابد و این کاهش، ستون‌های دموکراسی را متزلزل می‌کند.

این پدیده، تنها به تحریریه‌ها محدود نیست. در سال ۲۰۱۹، یک پلتفرم خبری دیجیتال در آمستردام به دلیل کاهش درآمدهای تبلیغاتی، مجبور به اخراج نیمی از کارکنانش شد. این پلتفرم که زمانی گزارش‌های تحقیقی عمیقی منتشر می‌کرد، حالا به تولید محتوای سبک و سرگرم‌کننده روی آورده بود. این چرخش، نشان‌دهنده فشارهای اقتصادی است که رسانه‌ها را به سمت تجاری‌سازی سوق می‌دهد. وقتی اخبار به کالایی برای فروش تبدیل می‌شود، حقیقت اولین قربانی است.

دیوارهای پرداخت

دسترسی به اطلاعات با کیفیت که زمانی از طریق روزنامه‌نگاری متعهد و نهاد‌های عمومی تأمین می‌شد، حالا پشت دیوارهای پرداخت پنهان شده است. وقتی اخبار معتبر به اشتراک‌های گران‌قیمت محدود می‌شود، تنها کسانی که توان مالی دارند به حقیقت دسترسی پیدا می‌کنند. سازمان‌هایی مانند freepress.com هشدار می‌دهند که رشد قارچ‌گونه تبلیغات و اولویت منافع تجاری، کیفیت روزنامه‌نگاری را به قهقرا برده است. رابرت مک‌چسنی و جان نیکولز، پژوهشگران برجسته رسانه با شواهد تاریخی نشان داده‌اند که اطلاعات عاری از منافع تجاری برای یک جامعه دموکراتیک حیاتی است. آن‌ها به دوران طلایی روزنامه‌نگاری در آمریکا اشاره می‌کنند، زمانی که روزنامه‌های محلی و مستقل با حمایت‌های عمومی، گزارش‌هایی عمیق و بی‌طرف ارائه می‌دادند. اما گذار شتابان از روزنامه‌نگاری عام‌المنفعه دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به امپراتوری‌های رسانه‌ای خصوصی، این کیفیت را نابود کرده است.

اینترنت که زمانی پروژه‌ای علمی-نظامی با بودجه عمومی بود، حالا به بنگاهی تجاری بدل شده که گردش اطلاعات را دگرگون کرده است. در اوایل دهه ۱۹۹۰، اینترنت فضایی باز تصور می‌شد که دانش را برای همگان آزاد می‌کرد. اما با ظهور غول‌های فناوری، این رؤیا رنگ باخت. در سال ۲۰۰۵، وقتی

با تسلط بر داده‌ها و الگوریتم‌ها تعیین می‌کنند چه چیزی دیده شود و چه چیزی در سایه بماند. این گزارش، سفری است به دل این تحولات، از تحریریه‌های شلوغ رسانه‌ها تا معادن کولتان در کنگو، برای فهم این که چگونه خصوصی‌سازی اطلاعات، دموکراسی را به چالش کشیده است. در این مسیر، نه‌تنها به قدرت شرکت‌هایی مانند گوگل می‌پردازیم، بلکه به تأثیرات جهانی این قدرت، از جمله در ایران، نگاهی عمیق می‌اندازیم.

اخبار تجاری

اینترنتی که از قید قوانین رها شده، پرسش‌های عمیقی درباره دسترسی به اطلاعات و شیوه ارائه آن مطرح می‌کند. وقتی الگوریتم‌ها به جای حقیقت، کلیک را پاداش می‌دهند، روزنامه‌نگاری به چه سرنوشتی دچار می‌شود؟ نیکول کوهن، پژوهشگر رسانه، در کتاب «حقوق نویسندگان: زورنا لیسم آزاد در عصر دیجیتال»، این تحول را با دقتی موشکافانه ترسیم کرده است. او از «تفنی‌سازی» اخبار سخن می‌گوید؛ جایی که تیرهای جنجالی و محتوای «ویرال» بر عمق و دقت اولویت می‌یابند. تصور کنید روزنامه‌نگاری را در تحریریه شلوغ تهران، با داشبوردی که لحظه‌به‌لحظه نشان می‌دهد چند نفر مطلبش را بازنشر کرده‌اند. او نه‌تنها تشویق، بلکه گاه مجبور می‌شود تیرها را طوری تنظیم کند که بیشترین توجه را جلب کنند، حتی اگر به قیمت تحریف حقیقت باشد. کوهن این را «تحلیل الگوریتم‌محور» می‌نامد: فشاری بی‌امان برای تولید محتوایی که ترافیک و درآمد تبلیغاتی را به حداکثر برساند.

این روند، اتاق‌های خبر را به میدان جنگ تبدیل کرده است. روزگاری، روزنامه‌نگاران نگاهیان حقیقت بودند، با تعهد به تحقیق و صحت‌سنجی. حالا بسیاری از آن‌ها به بازیگرانی در تئاتر دیجیتال بدل شده‌اند که موفقیتشان با تعداد کلیک‌ها سنجیده می‌شود. در سال ۲۰۱۸، یک روزنامه‌نگار (BuzzFeed) فاش کرد که سردبیران از او خواسته بودند تیتیر مقاله‌ای تحقیقی درباره تغییرات اقلیمی را «جذاب‌تر» کند، حتی اگر به معنای ساده‌سازی بیش از حد موضوع بود. در ایران، این فشارها با شدت بیشتری احساس می‌شوند. یک روزنامه‌نگار ایرانی در سال ۲۰۲۰ به من گفت که مجبور بود گزارش‌هایش درباره اعتراضات کارگری را با تیرهای «خنثی» منتشر کند تا از فیلترهای سانسور عبور کند. او توضیح داد که چگونه سردبیرش اصرار داشت

در آپارتمانی کوچک در شهر بمبئی، جوانی پشت لب‌تاپ قدیمی‌اش نشسته، نور آبی صفحه‌نمایش چهره‌اش را روشن کرده و انگشتانش با تردید روی کیبورد می‌رقصدند. او در جستجوی مقاله‌ای درباره اقتصاد دیجیتال است، اما سرعت پایین اینترنت و قیمت‌های بالای اینترنت پرسرعت او را کلافه کرده‌اند. در کتابخانه‌ای عمومی در حاشیه شهر ریودوژانیرو، با قفسه‌های خاک‌گرفته و رایانه‌هایی که صدای فن‌شان بلندتر از زمزمه بازدیدکنندگان است، زنی میانسال تلاش می‌کند منبعی معتبر برای تحقیق فرزندش پیدا کند. اینترنت برای هر دوی آن‌ها دروازه‌ای است به اقیانوسی بیکران از دانش؛ فضایی که وعده داده بود فاصله‌های طبقاتی، جغرافیایی و فرهنگی را محو کند. اما این دروازه، که روزگاری نماد آزادی و برابری بود، حالا در چنگ شرکت‌های عظیمی گرفتار آمده که سود را بر حقیقت ترجیح می‌دهند. چه می‌شود وقتی کلیک این دروازه به دست غول‌هایی مثل گوگل، فیسبوک یا آمازون می‌افتد؟ این پرسش، همچون شبی سمج، بر آینده دموکراسی ما سایه افکنده است.

هربرت شیلر، اقتصاددان سیاسی که انگار آینده را در آیین‌های شفاف می‌دید، در دهه ۱۹۷۰ هشدار داد: اقتصاد آمریکا و به تبع آن جهان، گروگان تعداد انگشت‌شماری شرکت عظیم است که با ادغام‌های بی‌امان، برنامه فرهنگی و اطلاعاتی کشورها را دیکته می‌کنند. او نوشت: «این قدرت، به‌ویژه در بخش اطلاعات و ارتباطات، بیان‌آزاد را که ستون یک جامعه دموکراتیک است، به خطر می‌اندازد.» امروز، پیش‌بینی شیلر به کابوسی دیجیتال بدل شده که ریشه‌هایش در الگوریتم‌ها، کلان‌داده‌ها و سودهای نجومی نهفته است. این داستان، نه‌تنها در تهران، بلکه در هر گوشه‌ای از جهان، از دهللی تا لندن، طنین‌انداز است. در ایران، جایی که دسترسی به اینترنت پرسرعت برای بسیاری لوکس محسوب می‌شود و فیلترینگ تجربه آنلاین را محدود کرده، این تحولات جهانی معنایی دوچندان می‌یابند. وقتی اطلاعات به کالایی تجاری بدل می‌شود، چه کسی سود می‌برد؟ و چه کسی بهای آن را می‌پردازد؟ این پرسش‌ها در ذهن میلیون‌ها کاربر اینترنت در سراسر جهان می‌چرخد، از دانشجویی در بنگلادش که برای دسترسی به مقالات علمی باید هزینه‌های گزاف بپردازد، تا پژوهشگری در لندن که با دیوارهای پرداخت مواجه است. اینترنت که زمانی رؤیای جهانی بدون مرز را نوید می‌داد، حالا به میدان رقابتی تبدیل شده که در آن غول‌های فناوری

دسترسی به

اطلاعات با کیفیت

که زمانی از طریق

روزنامه‌نگاری

متعهد و نهاد‌های

عمومی تأمین

می‌شد، حالا

پشت دیوار‌های

پرداخت پنهان

شده است. وقتی

اخبار معتبر به

اشتراک‌های

گران قیمت

محدود می‌شود،

تنها کسانی

که توان مالی

دارند به حقیقت

دسترسی پیدا

می‌کنند